واقعه کربلا (8) (جنگ جمل)

شاکری، ضیاء

ثقةالاسلامی، عبدالله

اموی‏ها دشمن و مخالف قدیمی هاشمی،همینکه دیدند علی رشته امور را بدست گرفت قتل عثمان را بهانه کرده بجنبش درآمدند،

علی برای اینکه مرم ولایات را از شر ظالمان و بدرفتاران‏ خلاص کند شروع باصلاحات نمود ولی تمام مامورین اموی شروع بعصیان‏ و نافرمانی کردند.

سردسته عاصیان والی سوریه معاویه بن ابی سفیان بود-معاویه‏ مثل بیشتر از اموی‏ها توانگر بود،سالیان دراز در ولایتی مثل‏ سلامیه که آباد و تجارتخانه خوبی بود بسر برده ثروت زیادی بهم زده بود. معاویه در اثر این ثروت هنگفت طرفداران زیادی برای خود کسب کرد و یک‏ اردوی بزرگی از مردمان مزبور تهیه دید

این عصیان معاویه خیلی علی را متاثر کرد زیرا از ریخته شدن‏ خون مسلمانان خیلی پروا داشت و در فکر چاره بود که عصیان معاویه‏ را تسکین و خاموش نماید.در این بین مشکلات دیگری‏ پیش آمد.

اهالی کوفه و بصره بعلی مراجعه و عزل والی‏های خود را خواستار و بجای آنها دو نفر از ارکان صحابه از قبیله قریش طلحه و زبیر را تقاضی کردند1

(1)-طلحه و زبیر هردو از خویشان نزدیک علی بودند و چون در زمان‏ عثمان اقربای او مصدر کار بودند آنها نیز امید داشتند خودشان هم در زمان‏ علی بمنصب ولایت برسند.

اما علی بیش از منافع اقربای خود بصرفه مردم و جامعه نظر داشت‏ بدین‏جهت آنها را بولایت تعیین نکرد علی این تقاضای الزام‏آور را رد کرد.طلحه و زبیر که تا آن‏ زمان دوست و رفیق علی بودند فی الفور تغییر مسلک دادند اولا بمکه و بعد بسوی عراق فرار کردند و سعی و کوشش نمودند که محبت مردم را نسبت بعلی‏ تبدیل بعداوت و عصیان گردانند.

در این موقع در اثر یک کدورت سابقه‏دار عایشه دختر ابی بکر زوجه‏ حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله بدسته مخالفین پیوست و برپاست‏ آن قوم تعیین و برای برانداختن علی از خلافت بفعالیت پرداخت

در اینصورت علی با سه دسته قوی از عاصیان احاطه شد.بعلت اینکار سبب و موجب ای عصیان‏ها حرص و ولع و منافع شخصی بود اسکات آنها هم‏ چیز آسانی بنظر نمیرسید.

برای ترک این عملیات و جلوگیری از خونریزی‏های بیهوده‏ بین مسلمین هیچیک از نصایح و پندهای علی کارگر و مثمر ثمر نشد.

عاصیان باهم متفق و یک اردوی بزرگی تشکیل و بسوی علی هجوم‏ آوردند.

علی در مقابل این قوم که نصایح بانها اثری نکرد مجبور از مدافعه‏ شد.فورا با یک اردو در محل حریبه در جلو اردوی مخالف قرار گرفت اما به‏ محاربه اقدام نکرد بکله دوباره شروع به چاره‏جوئی نمود چنانچه جلو اردوی‏ دشمن رفته طلحه را صدا کرد و گفت:

یا طلحه من با زور و جبر بمقام خلافت نشستم حتی باینکار مایل هم نبودم‏ گفتم اگر کسی را بهتر از من میدانید بآنمقام انتخاب کنید اول از همه من باو بیعت میکنم اما شما بمن اصرار کردید و این بار سنگین را بدوش من گذاشتید. آیا تو نبودی که قبل از همه بمن بیعت کردی؟1حال برای چه علم‏ مخالفت برافراشته‏ای و بیهوده میخواهید خون مسلمانان بهدر ریخته شود؟

طلحه ندانست که باین سخنان چه جواب بدهد شمشیری که در گردنش‏ (1)-قبل از همه طلحه بعلی بیعت کرد چون دست طلحه در جنگ احد شکسته بود و اولین بیعت بعلی توسط این مرد چلاق بعمل آمد بعضی از مردم این کار را بفال بد گرفته مشئوم شمردند حمایل بود درآورده بطرفی انداخت با یک تاثر و تفکر اجبارا بقسمت عقبی‏ اردو روان شد.

علی زبیر را هم صدا کرد برای او سخنان بسیار بیان فرمود،زبیر هم از سخنان او متنبه شده گفت:

خیلی خوب من از جنگ و جدال صرفنظر کرده بمکه برمیگردم و فورا سوار شتر شده و راه مکه را بپیش گرفت‏1

اموی‏هائی که در اردوی عایشه بودند چون کناره‏گیری تاثرآور طلحه و زبیر را دیدند برای اینکه نگذارند این پیش‏آمد اثری در روحیه عاصیان‏ نماید شروع کردند حرفهای ذیل را بمردم گفتند:

بحرفهای علی گول نخورید،بقتل عثمان علاقه‏دار است،کشتن‏ قاتلین او بموجب کتاب و سنت لازم بود این کار را نکرد و با قاتلین‏ مسامحه نمود.

با این قبیل سخنان مردم را تهییج میکردند.

بالاخره دو لشکر بهم آمیختند و مصادمه شروع شد پس از مختصر تصادم‏ اردوی علی یک غلبه و فتح نمایانی کردند.و در مرکز اردوی مخالف عایشه‏ را روی یک شتر باسارت بحضور علی آوردند2

(1)-در حیثی که طلحه خود را کنار کشید یکی از کسان عایشه یعنی مروان‏ باو گفت:

کسی که عاصیان را بقتل عثمان تشویق نمود تو بودی بعد هم خون او را بهانه کرده و ما را بدینجا آوردی حال هم در اثر حرف‏های علی‏ بکنار رفتی سزای این کارهای خود را باید ببینی اینرا گفت و تیری بسوی طلحه‏ انداخت و او را شهید کرد.

اما زبیر او هم میدان را ترک و در حال تاثر بسوی مدینه حرکت کرد در بین راه یکی از دشمنان قدیمی او عمرو بن جرمور سر او را برید و سر بریده‏ ر با شمشیرش بحضور علی آورده علی از دیدن سر زبیر فوق العاده متاثر شد و سر قاتل را با یکضربه شمشیر از تن جدا کرد.

(2)-بعلت اینکه عایشه سوار شتر بود این جنگ معروف جنگ جمل شد. (جمل یعنی شتر.)